کانت و مارکس

کوجین کاراتانی

ترجمهٔ

مراد فرهادپور

صالح نجفی

هرمس

www.ketab.ir

این کتاب ترجمه‌ای است از:
Transcritique on Kant and Marx
Kojin Karatani
Translated by Sabu Kohso
MIT Press, Cambridge, 2003

انتشارات هرمس
تهران، خیابان ولی‌عصر، بالاتر از میدان ونک، شمارهٔ ۲۴۹۳ - تلفن: ۸۸۷۹۵۶۷۴
مجموعهٔ ادبیات فکری - فلسفه و کلام ۱۱۴

کانت و مارکس
کوجین کاراتانی
ترجمهٔ مراد فرهادپور، صالح نجفی
چاپ اول: ۱۳۹۶
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
لیتوگرافی: هنرگرافیک
چاپ: رسام
همهٔ حقوق محفوظ است.

سرشناسه: کاراتانی، کوجین، ۱۹۴۱
عنوان و نام پدیدآور: کانت و مارکس/ کوجین کاراتانی؛ [مترجم] مراد فرهادپور، صالح نجفی
مشخصات نشر: تهران: هرمس، ۱۳۹۶
مشخصات ظاهری: بیست‌ودو + ۴۹۸ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۵۶-۰۱۴-۶
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: عنوان اصلی: Transcritique on Kant and Marx, 2003
فروست: فلسفه و کلام؛ ۱۱۴
موضوع: کانت، ایمانوئل، ۱۷۲۴ - ۱۸۰۴م. -- دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی
موضوع: Kant, Immanuel - - Political and social views
موضوع: مارکس، کارل، ۱۸۱۸ - ۱۸۸۳م. -- دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی
موضوع: Marx, Karl - - Political and social views
شناسهٔ افزوده: فرهادپور، مراد، ۱۳۳۷ - مترجم.
شناسهٔ افزوده: نجفی، صالح، ۱۳۵۴ - مترجم.
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۶ ۲ک۲ ک/JC۱۸۱
رده‌بندی دیویی: ۱۳۴/۲
شمارهٔ کتابشناسی ملی: ۴۷۳۰۸۷۹

www.ketab.ir

فهرست

یادداشت مترجمان ..... هفت
پیشگفتار ..... سیزده
مقدمه: دگرسنجی چیست؟ ۱

بخش یکم: کانت

۱. چرخش کانتی
۱. ۱. چرخش کپرنیکی ۳۹
۱. ۲. نقد ادبی و نقد استعلایی ۴۸
۱. ۳. پارالکس و شیء فی‌نفسه ۶۲
۲. معضلهٔ حکم ترکیبی
۲. ۱. مبانی ریاضی ۷۵
۲. ۲. چرخش زبانی ۸۹
۲. ۳. ادراک نفسانیِ استعلایی ۱۰۵
۳. دگرسنجی
۳. ۱. سوژه و مکانش ۱۱۳
۳. ۲. استعلایی و مورب ۱۳۱

www.ketab.ir

۳. ۳. تکین‌بودگی و حیث اجتماعی ۱۴۲
۳. ۴. طبیعت و آزادی ۱۶۰

بخش دوم: مارکس

۴. جابه‌جایی و نقد
۴. ۱. جابه‌جایی ۱۹۱
۴. ۲. نظام بازنمایی: دارشتلونگ و فِرترتونگ ۲۰۵
۴. ۳. بحران اقتصادی به مثابه پارالکس ۲۲۰
۴. ۴. تفاوت خُرد ۲۳۳
۴. ۵. مارکس و آنارشیست‌ها ۲۳۹
۵. بحران سنت [ترکیب]
۵. ۱. شکل ارزش به مثابه حکم ترکیبی: پیش از وقوع و پس از وقوع ۲۶۹
۵. ۲. شکل ارزش ۲۸۱
۵. ۳. رانهٔ سرمایه ۲۹۲
۵. ۴. الهیاتِ پول، متافیزیک پول ۳۰۸
۵. ۵. اعتبار و بحران ۳۱۷
۶. شکل ارزش و ارزش اضافی
۶. ۱. ارزش و ارزش اضافی ۳۲۷
۶. ۲. رهیافت زبان‌شناختی ۳۳۵
۶. ۳. سرمایهٔ تجاری و سرمایهٔ صنعتی ۳۴۴
۶. ۴. ارزش اضافی و سود ۳۵۴
۶. ۵. ماهیت جهانی سرمایه‌داری ۳۶۸
۷. به سوی پاتک‌های دگرسنجانه
۷. ۱. دولت، سرمایه، ملت ۳۸۷
۷. ۲. کمونیسمِ ممکن ۴۱۴
پی‌نوشت‌ها ۴۴۹
نمایه ۴۹۳

www.ketab.ir

پیشگفتار

این کتاب دو بخش دارد: تأملاتی دربارهٔ کانت و تأملاتی دربارهٔ مارکس. اگرچه این دو نام در ظاهر کتاب را دو پاره می‌کنند، این اثر به واقع سراپا تجزیه‌ناپذیر است؛ و دو بخش آن از آغاز تا انجام در تعامل با یکدیگرند. کل این پروژه که من آن را «دگرسنجی» می‌نامم تشکیل دهندهٔ فضایی است برای ردّوبدل شدنِ رمزها میان قلمروهای اخلاق و اقتصاد سیاسی، و میان نقد (سنجش) کانتی و نقد (سنجش) مارکسی. این دگرسنجی است برای قرائت کانت به میانجی مارکس و مارکس به میانجی کانت، تلاشی باطل برای بازیابی برداشتِ مشترک آن دو از نقد یا سنجش. این نقد جریانی است که از نوعی موشکافی آغاز می‌شود، یا بهتر بگوییم نوعی موشکافیِ دقیقِ نفس.

نخست به خودِ این جُفت‌سازی بپردازیم. از سال‌های پایانی قرن نوزدهم به این طرف، چه بسیار متفکرانی که کوشیده‌اند این دو تن را به هم مرتبط سازند. این کوشش بود برای فراچنگ آوردنِ سویهٔ سوبژکتیو/اخلاقی که جایش در ماتریالیسمِ موسوم به مارکسیسم خالی

www.ketab.ir

می‌نمود و به این واقعیت اشاره داشت که کانت به‌هیچ‌وجه فیلسوفی بورژوا نبود. از نظر او، اخلاقی بودن بیش از آنکه تابع پرسش خیر و شر باشد در گرو علت خود و در نتیجه آزاد بودن است، و همین امر ما را وامی‌دارد با دیگران همچون عاملانی آزاد رفتار کنیم. پیام غایی قانون اخلاق کانتی در این حکم نهفته است: «چنان عمل کن که انسانیت را، در هیئت خود یا دیگری، همواره در عین حال یک غایت و نه هرگز وسیله‌ای صرف به شمار آوری.»[۱] این آموزه‌ای تجریدی نیست. کانت این را رسالتی می‌انگاشت که می‌باید گام‌به‌گام در بستر تاریخی جامعه تحقق یابد. می‌توان چنین تصور کرد که هدف کانت، در عمل، استقرار انجمنی بود متشکل از خُرده‌مولّدان مستقلْ در تقابل با سلطهٔ دینی تحت سلطهٔ سرمایه‌داری تجاری. این آرمانی بود برآمده از سرانهٔ سرمایه‌داری ماقبل صنعتیِ آلمان؛ لیکن بعدها، همپای ظهور سرمایه‌داری صنعتی، وحدت خرده‌مولّدانِ مستقل عمدتاً از هم پاشید. اما قانون اخلاق کانت برجای ماند. موضع کانت، هر چند انتزاعی می‌نمود، پیشرامدی بود بر آرای آنارشیست‌ها و سوسیالیست‌های تخیلی (همچون پرودن) درست به همین معنی بود که هرمان کوهن کانت را نیای راستین سوسیالیسم آلمانی می‌دانست. در متن اقتصادی سرمایه‌دارانه که تحت آن مردم با یکدیگر صرفاً به منزلهٔ وسیله و ابزار رفتار می‌کنند، «ملکوت آزادی» یا «ملکوت غایات» کانت به‌روشنی متضمن معنایی جدید، کمونیسم، است. اگر به کمونیسم بیندیشیم، درمی‌یابیم که صورت‌بندیِ این مفاهیم، از آغاز، بدون توسل به سویهٔ اخلاقیِ نهفته در تفکر کانت ممکن نبود. با این همه، مارکسیسم کانتی، به‌ناحق و از بخت بد، در جریان تاریخ به محاق رفته است.

من نیز سرانجام بر آن شدم تا کانت و مارکس را مرتبط سازم، لیکن به سیاقی متفاوت با نوکانتی‌ها. از همان آغاز، درک مارکسیست‌های کانتی از سرمایه‌داری در نظرم سست و ضعیف می‌نمود. نسبت به آنارشیست‌ها

(یا انجمن‌گرایان) نیز همین حس را داشتم. اگرچه جهت‌گیری اخلاقی و شوق ایشان به آزادی چشمگیر است، لیکن ایشان بی‌تردید فاقد رهیافتی نظری نسبت به نیروهای مناسبات اجتماعی‌اند، همان نیروهایی که مهار مردمان را به دست دارند. به همین سبب، پیکارهای این گروه غالباً بی‌ثمر و محکوم به شکست بوده است. موضع سیاسی من پیش‌تر آنارشیستی بود و من هیچ‌گاه هوادار هیچ حزب یا دولت مارکسیستی نبودم. ولی با این حال نسبت به خود مارکس حس احترامی آمیخته با ترس و حیرت داشتم. حس تحسینم برای سرمایه، کتابی با زیرعنوان نقد اقتصاد سیاسی (یا، به زبان آدم اسمیت، نقد علم اقتصاد ملل)، با گذر سال‌ها فقط فزونی یافته است. در مقام دانشجوی اقتصاد سیاسی و خوانندهٔ دقیق سطربه‌سطر سرمایه، من از این واقعیت آگاه و ناخرسند بودم که فیلسوفان مارکسیست، از لوکاچ تا آلتوسر آن را حقیقتاً از دل و جان نخوانده‌اند، بلکه برعکس فقط آن بخش‌هایی را از آن برگرفته‌اند که به کار دغدغه‌های فلسفی‌شان می‌آمده است. از این نکته نیز ناخشنود بودم که اکثریت اقتصاددانان سیاسی سرمایه را صرفاً کتابی در باب اقتصاد تلقی می‌کردند. در همان اثنا، رفته‌رفته دریافتم که نقد مارکس در حکم انتقادی صرف از نظام سرمایه‌داری و علم اقتصاد کلاسیک نیست، بلکه به‌واقع پروژه‌ای است برای شرح ماهیت و حد و مرز رانهٔ [drive] سرمایه، که در گام بعدی، با تکیه به همان رانه، از حضور مشکلی ذاتی در بطن کنش انسانیِ مبادله (یا توسعاً، ارتباط) پرده برمی‌دارد. سرمایه هیچ راه آسانی برای خروج از سرمایه‌داری عرضه نمی‌کند بلکه برعکس، با تأکید بر نبودِ هیچ راه خروجی، امکان مداخله‌ای عملی را پیش پای ما می‌نهد.

در این مسیر، بیش از پیش با حضور کانت به مثابه متفکری رویارو شدم که او نیز جویای پیش نهادنِ امکان عمل است ـــ نه چندان با نقد متافیزیک (بنا به تصور رایج)، که با افشای جسورانهٔ حد و مرز عقلِ بشری. سرمایه را عموماً همپای فلسفهٔ هگلی می‌خوانند. اما من، در خوانش خویش، به این نتیجه رسیدم که نقد عقل محض همان کتابی است

که باید همپای سرمایه خوانده شود. و از اینجاست مقطع مارکس/کانت.

مارکس به‌ندرت دربارهٔ کمونیسم سخن می‌راند، مگر در مناسبت‌های نادری که قصدش نقد اقوال دیگران در باب این موضوع بود. او حتی یک بار گفت پرداختن به آینده خود کاری ارتجاعی است. من نیز تا هنگام تحولات ۱۹۸۹ هر نظری را دربارهٔ آینده‌های احتمالی خوار می‌شمردم. در آن زمان اعتقاد داشتم که مبارزه علیه سرمایه‌داری و دولت بدون داشتنِ هرگونه تصوری از آینده نیز ممکن است، و اینکه باید در همه حال مبارزهٔ خویش را در پاسخ به تناقض‌های برآمده از وضعیت‌های واقعی پی گیریم. فروپاشی بلوک سوسیالیستی در ۱۹۸۹ مرا واداشت تا نظرم را تغییر دهم. تا آن زمان من نیز، همچون بسیاری دیگر، دست‌اندرکار ارزیابی‌های مارکسیست و حزب‌های کمونیست بودم؛ البته این نقد به‌طور ناآگاه وجود و دوام ابدی آن‌ها را مسلّم می‌انگاشت. مادام که آن‌ها وجود می‌داشتند، ما نیز می‌توانستیم حس کنیم به صِرف نفی آن‌ها کاری کرده‌ایم. اما فروپاشی این دولت‌ها، دریافتم که موضع انتقادی من به طرزی متناقض‌گونه مبتنی بر وجود آن‌ها بوده است. رفته‌رفته حس کردم باید موضعی ایجابی اختیار کنم. در همین بزنگاه بود که مواجهه با کانت را آغاز کردم.

کانت عموماً ــ و به‌درستی ــ ناقد متافیزیک به شمار می‌رود. تجربه‌گراییِ شکاکانهٔ هیوم سهم بسزایی در بسط این نقد داشت؛ کانت خود اذعان داشت که چُرت جزمی‌اش نخستین‌بار به لگد هیوم پاره شد.[۲] اما نکتهٔ ازقلم‌افتاده آن است که، در زمان نگارش نقد عقل محض، متافیزیک فاقد محبوبیت و حتی مورد تمسخر بود. کانت در دیباچهٔ کتابش با تأسف می‌گوید:

> زمانی بود که متافیزیک ملکهٔ همهٔ علوم نام داشت، و اگر خواستن را همان توانستن انگاریم، به‌راستی شایستهٔ این مقام نیز بود، به‌ویژه

با توجه به اهمیت خاص موضوعش. حال این ملکه، بنا به رسم روزگار، از همه سو خوار شمرده می‌شود.[۳]

بدین‌سان، از نظر کانت، وظیفهٔ اصلیِ نقد بازیابی کارکرد درست متافیزیک بود. و این نیز کانت را به سوی نقد هیوم راند، همو که پیش‌تر محرّک اصلی وی بود. اینک قصد دارم در بستر مباحث جاری رابطهٔ میان کانت و هیوم را از نو بررسی کنم.

در دههٔ ۱۹۸۰، احیای کانت پدیده‌ای مشهود بود. در پژوهش پیشگامانهٔ هانا آرنت درس گفتارهایی در باب فلسفهٔ سیاسی کانت و همچنین در کتاب رانفرانسوا لیوتار، شَعَف: نقد کانتیِ تاریخ، بازگشت به کانت به معنای دوره‌ای نقد قوهٔ حکم بود. نکتهٔ اصلی این بود که، در متن واقعیت، در میان انبوه‌های از سوژه‌های مخالف، دستیابی به «کلیت» ــ این شرط لازم حکم ذوقی ــ ناممکن بود. آنچه در بهترین حالت به دست می‌آید نوعی «عقل سلیم» (یا «حس مشترک») است که ذوق و سلیقه‌های مخالف را مورد به مورد نظم و نسق می‌بخشد. به نظر می‌رسید این اثر تفاوتی فاحش با نقد عقل محض دارد که سوژه‌ای استعلایی را مفروض می‌گیرد، سوژه‌ای ناظر بر کلیت (خوانشی که من در فصل‌های آینده بررسی خواهم کرد).

پیامدهای سیاسی این اقبال تازه به کانت (از جمله در مورد هابرماس، که می‌خواست عقل را به منزلهٔ «عقلانیت ارتباطی» بازبینی کند) روشن بود: این انتقادی بود از کمونیسم به مثابه «متافیزیک».

مارکسیسم، به واسطهٔ تلاشش برای تحقق روایت اعظم، متهم به عقل‌باوری و غایت‌گرایی شده است. استالینیسم به واقع پیامد همین گرایش بود: حزب متشکل از روشنفکران به یاریِ عقلی که تجسم قانون تاریخ بود عوام‌الناس را هدایت می‌کرد، که حاصلش نیز همان افتضاح تراژیک بود. در تقابل با این فرجام، قدرت عقل زیر سؤال رفته، برتریِ روشنفکران انکار شده، و غایت تاریخ نفی گشته است. بررسی دوبارهٔ مارکسیسم، در تقابل با

www.ketab.ir

سلطهٔ مرکزی عقل، متضمّن وفاق عمومی و گفت‌وگو میان بازی‌های زبانی متکثر بوده است و همچنین، در تقابل با دیدگاهی عقل‌باور (و متافیزیکی) به تاریخ، متضمن ناهمگونیِ تجربه یا پیچیدگیِ روابط علّی. از طرف دیگر، زمان حال، که پیش از این در پای غایت قربانی می‌شد، از نو تأیید می‌شود، آن هم به واسطهٔ ناهمگونیِ کیفی‌اش (یا همان مفهوم برگسونیِ دیمومت). من نیز بخشی از همین گرایش پردامنه بودم که «واسازی» یا «باستان‌شناسی معرفت» و از این قبیل نام داشت، گرایشی که بعدها دریافتم فقط تا وقتی واجد تأثیری انتقادی بود که مارکسیسم هنوز عملاً بر مردمان بسیاری از ملت‌ـدولت‌ها حاکم بود. در دههٔ ۱۹۹۰، این گرایش تأثیر خود را از دست داد، زیرا تا حد زیادی کارگزارِ صرفِ عملکردِ ویرانگر یا واسازانهٔ (deconstructive) نئولیبرالیسم سرمایه‌داری شده بود. نسبی‌گرایی شکاکانه، بازی‌های زبانی متکثر (یا وفاق عمومی)، آری‌گویی زیباشناسانه به لحظهٔ حال، تاریخی‌گریِ تجربه، ستایش از خرده‌فرهنگ‌ها (یا همان مطالعات فرهنگی)، و از این قبیل جملگی انقلابی‌ترین توان‌های براندازانهٔ خود را از کف دادند و در نتیجه به تفکر مسلط حاکم بدل گشتند. امروزه، این جریان‌ها در ملت‌ـدولت‌های توسعه‌یافته به آموزهٔ رسمی محافظه‌کارترین نهادها بدل گشته‌اند. روی هم رفته این گرایش را می‌توان چنین خلاصه کرد: ستایش از تجربه‌گرایی (از جمله اصالت زیباشناسی) در مقابل عقل‌باوری. از این لحاظ، روزبه‌روز روشن‌تر می‌شود که بازگشت به کانت در سال‌های اخیر به واقع چیزی نبوده است مگر بازگشت به هیوم.

در این دوره، من خوانش خویش از کانت را با تلاش برای فراتر رفتن از گرایش تجربه‌گرا ــ یعنی به‌مثابه نقدی بر هیوم ــ آغاز کردم. به بیان ساده و سرراست، پروژهٔ من بازسازی متافیزیکی است که کمونیسم نامیده می‌شود. کانت بود که روشن‌ترین بینش را دربارهٔ نقش درست متافیزیک و پیوند ناگسستنی و ناگزیر میان ایمان و عقل عرضه داشت. «از این روی می‌بایست معرفت را انکار کنم تا جایی برای ایمان باز شود؛ و جزمیت متافیزیک، یعنی این پیش‌داوری که عقل می‌تواند بدون

یاریِ نقد در قلمرو متافیزیک پیش رود، منشأ راستینِ هرگونه بی‌اعتقادیِ ناهمساز با اخلاقیات است، و این بی‌اعتقادی خود همواره بسیار جزمی است.»[۴] قصد کانت از طرح این دعوی اعادهٔ نفس دین نبود؛ او آن وجهی از دین را تأیید می‌کند که به اخلاقیات تمایل دارد و ما را به اخلاقی بودن تشویق می‌کند.

مارکس، بر خلاف مارکسیست‌های متعارف، پیوسته از توصیف کمونیسم به مثابه «ایدهٔ برسازنده (یا کاربرد برسازندهٔ عقل)» به مفهوم کانتی کلمه سر بازمی‌زد، و به‌ندرت از آینده سخن می‌گفت. به همین سبب، مارکس در ایدئولوژی آلمانی قطعهٔ ذیل را به متن نوشته‌شده به قلم انگلس اضافه

> کمونیسم برای ما شکلی از وضعیت امور نیست که باید برقرار گردد، ایده‌آلی که واقعیت باید خود را با آن تطبیق دهد. کمونیسم برای ما نام آن جنبش واقعی است که وضع موجود را برمی‌اندازد. شروط این جنبش از مقدمه‌ای که هم‌اینک موجود است نتیجه می‌شود.[۵]

از این روی، توصیف جزمی از کمونیسم به مثابه «سوسیالیسم علمی» اساساً در حکم همان نوعی از متافیزیک بود که مارکس رد می‌کرد. اما این امر ناقض این واقعیت نیست که مارکس جویای حفظ و بسط کمونیسم به مثابهٔ «ایدهٔ تنظیمی (کاربرد تنظیمی عقل)» بود. بدین‌سان مارکس جوان بر این دستور مطلق پای فشرد: «انتقاد از دین با این آموزه پایان می‌پذیرد که برای آدمی برترین موجود آدمی است، در نتیجه با طرح دستور مطلق به واژگونی همهٔ روابطی که در آن‌ها آدمی موجودی است پست، به بند کشیده، وانهاده و منفور.» [۶] برای او کمونیسم یک دستور مطلق کانتی بود، یعنی امری به تمام معنی عملی و اخلاقی. او تمام عمرش بر سر این موضع ماند، هر چند بعدها تلاش‌های خویش را بر

www.ketab.ir

جست‌وجوی نظری برای شرایط تاریخی ـ مادیِ تحقق آن دستور مطلق متمرکز کرد. در این بین، جریان‌های اصلی مارکسیسم، پس از خوار شمردنِ اخلاقیات و دفاع از «ضرورت تاریخی» و «سوسیالیسم علمی»، در نهایت شکل جدیدی از جامعهٔ استوار بر بردگی را برپا داشتند. این روند دقیقاً همان چیزی بود که کانت آن را «تمامی ظاهرسازی‌های عقل به‌طور کلی» می‌نامید. بی‌اعتمادی به کمونیسم فراگیر شده است و مارکسیسم جزمی «سرچشمهٔ حقیقی همهٔ ناباوری‌ها» بوده است. شرکت‌های ناشی از کمونیسم در قرن بیستم را نمی‌توان و نباید از یاد برد، و به همین‌سان نباید این خطا را صرفاً بدبیاری دانست. از آن مقطع بدین سو انگیزه نداشته‌ایم از هیچ‌گونه «ایده»‌ای ــ حتی «ایدهٔ» چپ نو، که با نئو ـ لنینیسم به وجود آمد ــ با ساده‌دلی ایجابی دفاع کنیم. به همین سبب است که انگیزه کمونیسم «بنا به مُد زمانه، از همه طرف تحقیر می‌شود». هر چند، در همین حیص و بیص، دیگر انواع جزم‌اندیشی با لباس‌های گوناگون به صحنه می‌آیند

به‌علاوه، در حالی که رونالد رگان و همکران ممالک پیشرفته سرگرم ابراز سوءظن خویش به اخلاقیات بودند، انواع گونه‌گونی از بنیادگرایی دینی در سراسر جهان ریشه دوانده‌اند، و روشنفکران نیز نمی‌توانند به تمسخر آن‌ها بسنده کنند.

بنا به همین دلایل، موضع من، اگر نگوییم نفس تفکرم، از آغاز دههٔ ۱۹۹۰ از بیخ و بن عوض شده است. سرانجام به این باور رسیدم که نظریه نباید در حد موشکافی انتقادیِ وضع موجود متوقف بماند، بلکه باید برای تغییر واقعیت پیشنهادی ایجابی عرضه کند. در همان حال، بار دیگر دشواریِ این کار را تصدیق کردم. از دید من، سوسیال دموکراسی هیچ دورنمای نویدبخشی دربرنداشت، و در نهایت در آغاز قرن جدید بود که رفته‌رفته پرتو امیدی یافتم که مرا به سوی سازمان‌دهیِ «جنبش جدید انجمن‌گرایان» (NAM) در ژاپن سوق داد. شکی نیست که در گوشه و کنار جهان جنبش‌های واقعیِ بی‌شماری هستند که می‌کوشند وضع

www.ketab.ir

موجود را مُلغی سازند، هر چند لاجرم سایهٔ جهانی شدنِ سرمایه‌داریِ جهانی بر همهٔ آن‌ها مستولی است. لیکن، جهت پرهیز از تکرار خطاهای گذشته، بر ضرورت نوعی بازشناسیِ مبتنی بر دگرسنجی تأکید می‌گذارم.

به بیان دیگر، بدون بررسی جامعِ نظریه‌های موجود نمی‌توان دست به عملی نو زد؛ و نظریه‌های موردنظر من نیز به نمونه‌های سیاسی محدود نمی‌شوند. و سرانجام متقاعد گشتم که بیرون از حوزهٔ نقدهای کانتی و مارکسی و مضمون از تأثیر آن‌ها هیچ چیزی در کار نیست. از آن پس و در جریان این پروژه، از درگیر شدن با هیچ حوزه‌ای ابا نکردم، از نظریهٔ بنیان‌های ریاضی زبان‌شناسی گرفته تا زیباشناسی و فلسفهٔ وجودی (یعنی اگزیستانسیالیسم) با مسائلی دست به گریبان شدم که عموماً فقط متخصصان به آن‌ها می‌پرداختند. از این گذشته، بخش‌های اول و دوم کتاب (دربارهٔ کانت و مارکس) به مثابه تأملاتی مستقل از هم نگاشته شدند تا از این طریق پیوند میان آن‌ها روشن و موضوح یابد. از این رو می‌بایست به قصد مرئی ساختن این رابطه و شاید حتی خلاصه کردن کل کتاب مقدمه‌ای نسبتاً طولانی بنویسم.

اما، به‌رغم پیچیدگی و تنوّع موضوعات نظری، مقدم این کتاب برای خوانندهٔ عام نیز قابل فهم است. اساس کتابْ سلسله سخنرانی است که از سال ۱۹۹۲ در ماهنامهٔ ادبیِ ژاپن، گوئزو، به چاپ رسیدند. این مقالات در کنار داستان‌های ادبی منتشر شدند، به عبارت دیگر گوش آن‌ها مقیّد به فضای بستهٔ آکادمی و گفتار نظری نبود. من آن‌ها را برای کسانی نوشتم که اسیر قلمروهای تخصصی نیستند. از این رو کتاب حاضر ماهیت آکادمیک ندارد. رساله‌های آکادمیک فراوانی دربارهٔ کانت و مارکس موجود است که داده‌های تاریخی را به دقت می‌کاوند، کاستی‌های نظری آن دو را گوشزد می‌کنند، و آموزه‌هایی ظریف و پیچیده ارائه می‌کنند. من علاقه‌ای به این قسم پژوهش‌ها ندارم. به خود جرئت نمی‌دهم برای افشای کاستی‌ها کتاب بنویسم؛ برعکس، ترجیح می‌دهم براس ستایش، آن هم فقط از آثار ستودنی، دست به قلم ببرم. از این روی کار من جر

و بحث با کانت و مارکس نیست. هدف من خواندنِ متن‌های ایشان و تمرکز بر کانون توانمندی‌هایشان بود. ولی به گمانم درست به همین سبب هیچ کتابی بیش از این به انتقاد از آن دو نمی‌پردازد.

این کتاب بیش از هر چیز تثلیثِ «سرمایه‌ـملت ـ دولت» را نشانه گرفته است. اما باید اذعان کنم که تحلیل‌های من از دولت و ملت هنوز به طور کامل بسط نیافته‌اند؛ ملاحظات مربوط به اقتصاد و انقلاب در کشورهای توسعه‌نیافته (غیرصنعتی) و در حال توسعه چندان رسا نیستند. این‌ها پروژه‌های بعدی من هستند.

دست آخر، باید بگویم این کتاب فقط بخش کوچکی از تأملات مرا در باب بستر تاریخی خاص ژاپن ــ دولت، مدرنیته و مارکسیسم ژاپنی ــ در بر دارد، تأملاتی که خاستگاه تفکر من بوده‌اند. قصد دارم در مجلدی دیگر به سراغ این مباحث بروم. به واقع، من بخش اعظمی از تفکر خود را مدیون «مارکسیسم ژاپنی‌ام. و این کتاب نیز از دل تفاوت میان بسترهای تاریخی ژاپن و غرب و همچنین دیگر کشورهای آسیایی سربرآورد، و همچنین از دل تجربهٔ یکتای من در نوسان و پیمایش فاصلهٔ میان آن‌ها. البته در این مورد چیزی دربارهٔ این‌گونه تجربه‌ها ننوشته‌ام، بلکه کوشیده‌ام تا آن‌ها را ضمناً به میانجی متن‌های کانت و مارکس بیان کنم.

www.ketab.ir